



درس هفتم

نیاز انسان به مکتب

تاریخ زندگی انسان، تا آن جا که توسط دانشمندان و تاریخ دانان روشن شده و تدوین گردیده، حکایت گر ظهور مکاتب گوناگونی بوده که هرکدام راه و روش خاصی را برای زندگی فردی و اجتماعی به انسان ها عرضه می کردند و کلید سعادت و خوشبختی را در پیروی از راه و مکتب خود می دانستند.

در این میان، پیام آوران الهی نیز از جانب خداوند ظهور می کردند و مردم را به راه و مکتبی که خداوند به آنان تعلیم داده بود، فرا می خواندند. بخش مهمی از تاریخ بشر را مبارزات میان پیام آوران با مکاتب مادی و غیرالهی تشکیل می دهد که در شکل های گوناگون فرهنگی، سیاسی و حتی نظامی به وقوع پیوسته است.

قبل از ورود به هر بحثی درباره ی دین و پیام الهی، در این درس می خواهیم به این سؤال بیندیشیم که:

چرا انسان نیازمند به یک مکتب برای زندگی کردن است؟

اصل هدایت عمومی

با قدری تأمل در موجودات جهان خلقت درمی‌یابیم که همه موجودات در اثر نیروی شگفت‌انگیزی که در درونشان وجود دارد به سوی مقصد و هدف معینی در حرکتند و این حرکت همواره براساس اصول و قوانین مشخص و معینی صورت می‌گیرد.

دانه‌ی گندمی که بر زمین می‌افتد و در شرایط مساعدی می‌شکفتد و شروع به روییدن می‌کند، بی‌شک متوجه آخرین مرحله رشد خویش است. یعنی می‌خواهد به بوته گندمی تبدیل شود که سنبل داده و دانه‌های زیادی به بار آورد.

هسته‌ی میوه‌ای که در دل خاک پنهان است و سپس پوست خود را شکافته و در مسیر رشد قرار می‌گیرد از همان ابتدا، رو به سوی آخرین درجه کمال و برومندی خود یعنی یک درخت سرسبز و پراز میوه دارد.

هم چنین جوجه‌ای که در درون تخم در حال شکل گرفتن است و یا جنین انسانی که در رحم مادر مراحل رشد را پشت سر می‌گذارد از همان ابتدا متوجه یک مرغ کامل یا یک انسان کامل شدن است.

از آن‌جا که این هدایت در میان همه‌ی مخلوقات عمومیت دارد از آن به «هدایت عمومی» الهی تعبیر می‌شود. اصل «هدایت عمومی» لازمه جهان‌بینی الهی است، چرا که خداوند متعال به حکم این که تربیت‌کننده و پرورش‌دهنده جهانیان است و دارای بخشش نامتناهی است به هر نوعی از انواع موجودات در حدی که برای آن موجود ممکن و شایسته است لطف و عنایت دارد و موجودات را در مسیر کمالشان هدایت می‌کند. این هدایت شامل همه موجودات است.

به دو نمونه از این هدایت در جهان آفرینش توجه می‌کنیم :

۱- در منظومه شمسی، زمین با دو حرکت وضعی و انتقالی در مدار می‌چرخد، و با سرعتی مشخص در گردش است. از حرکت وضعی زمین، شب و روز و از حرکت انتقالی آن چهار فصل به وجود می‌آید. فاصله‌ی زمین از خورشید به گونه‌ای تنظیم شده است که بتواند از آن به قدر کافی انرژی نورانی و حرارتی دریافت نماید تا شرایط حیات و زیست بر

سطح آن فراهم شود.

زمین با سرعت بسیار شگفت‌انگیز 3° کیلومتر در ثانیه! به دور خورشید می‌چرخد، که هرگاه سرعت سیر آن نصف و یا دو برابر می‌گردید آن وقت دوری و نزدیکی ما به آفتاب به حدی می‌رسید که زندگانی کنونی ما ناممکن بود و کره زمین به صورت سرزمینی داغ و سوزان و یا سرد و یخبندان درمی‌آمد.

هم‌چنین زمین با سرعتی قریب 5° کیلومتر در ساعت به دور خود در چرخش است. اگر زمین به عوض این مقدار سرعت، ساعتی 5° کیلومتر می‌چرخید در آن صورت شب‌ها و روزهای ما ده برابر مدت فعلی بود و در نتیجه آفتاب سوزان تابستان کلیه نباتات و رستنی‌ها را در آن روزهای بلند می‌سوزانید و سرمای شب‌های دراز، جوانه‌ها را منجمد می‌کرد و از بین می‌برد.

علاوه بر سیاره خورشید که تحولات بسیار با اهمیتی را در سطح زمین ایجاد می‌کند، کره ماه نیز به سهم خویش موجب بروز حوادث مهم دیگری بر روی زمین است. هر روز به واسطه جاذبه ماه در سطح دریاها جزر و مد پدید می‌آید. جزر و مد دریاها در پاره‌ای نقاط تا 20 متر می‌رسد و حتی قشر خاکی زمین روزی دو مرتبه به مقدار چند سانتی‌متر کشیده می‌شود. همه این حوادث آن‌چنان منظم و آرام رخ می‌دهد که ما هرگز متوجه قدرت عظیم و حیرت‌آوری که آب دریاها را تا این حد بالا می‌برد و حتی سطح زمین را با همه سختی آن خم می‌کند نمی‌شویم. اگر فاصله ماه از زمین به مقدار $\frac{1}{5}$ فاصله کنونی‌اش کاهش می‌یافت در آن صورت ارتفاع جزر و مد به قدری زیاد می‌شد که آب، همه دشت‌های پنج قاره‌ی زمین را روزی دو بار فرا می‌گرفت و فشار آن در هر بار به قدری شدید می‌بود که کوه‌ها به زودی از روی زمین شسته می‌شد و جریان هوایی که بر اثر این جزر و مدهای عظیم پیدا می‌شد هر روز گردبادهای هولناک در اطراف زمین پدید می‌آورد و این همه به معنای خاموشی فروغ حیات در سطح تنها کره قابل زیست در منظومه شمسی بود.

۲- الهامات غریزی در حیوانات نمونه‌ای دیگر از هدایت الهی است. جانوران معمولاً یک سلسله کارها را انجام می‌دهند که به هیچ‌وجه با آن‌ها سابقه نداشته و آن‌ها را نیاموخته‌اند.

از جمله این امور غریزه لانه‌سازی است. یکی از دانشمندان در این زمینه چنین می‌گوید: اگر جوجه زنده‌ای را از آشیانه خارج کنید و در محیطی دیگر آن را پرورانید همین که به مرحله‌ی رشد و تکامل رسید، خود شروع به ساختن لانه به سبک و طریقه‌ی پدرانش خواهد کرد.

همین دانشمند درباره‌ی حشره‌ای به نام آموفیل می‌نویسد^۱ که آن حیوان کرمی را شکار می‌کند و به نقطه‌ای از پشت او نیش می‌زند، البته نه آن اندازه که کرم بمیرد و گوشتش فاسد گردد، بلکه تنها به مقداری که بی‌حس شود و تکان نخورد، سپس در نقطه‌ی مناسبی از بدن این کرم تخم‌گذاری می‌کند و خودش قبل از این که بچه‌ها به دنیا بیایند می‌میرد، بچه‌ها از گوشت تازه کرم تغذیه می‌کنند تا بزرگ شوند. عجیب این است که فرزندان با آن که مادر را هرگز ندیده و عمل خارق‌العاده او را مشاهده نکرده‌اند پس از آن که به حد رشد رسیدند در موقع تخم‌گذاری، عمل مادر را با کمال دقت و بدون اشتباه تکرار می‌کنند. این‌ها همه نمونه‌هایی است که نشان می‌دهد در درون موجودات کششی به‌سوی هدفی خاص موجود است و این بیانگر این معناست که جهان ما جهانی هدفدار است و هدفداری همان هدایت الهی است.



درباره‌ی برخی از موجودات پیرامون خود، مانند آب و گردش آن در طبیعت، گیاهان و حیوانات تحقیق کنید و نتیجه‌ی آن را در کلاس ارائه نمایید.
هم‌چنین ببینید که آیا میان نوع خلقت آن‌ها و نوع هدایتشان رابطه‌ی خاصی وجود دارد یا نه؟

۱- مطالب علمی این درس از کتاب راز آفرینش انسان نوشته‌ی کرسی موريسن اقتباس شده است.

اقسام هدایت الهی

هدایت موجودات در جهان خلقت به دو گونه است. هدایت نوع اول، آن هدایتی است که خداوند با ایجاد و خلق قوا و استعدادهاى لازم در یک موجود امکان رسیدن به هدف را به طور طبیعی و ذاتی برای آن موجود فراهم می‌نماید. حرکت منظم اقمار و سیارات و یا سیر و تحول یک دانه گندم به یک بوته‌ی گندم و یا لانه ساختن در حیوانات همه از مظاهر این نوع هدایت است، اما هدایت نوع دوم عبارتست از هدایت از طریق قانون‌گذاری که این نوع هدایت درباره موجودی ضرورت دارد که اولاً صاحب اختیار باشد و ثانیاً به تنهایی قادر بر تحصیل کمال شایسته خویش نباشد.

اکنون باید ببینیم چرا خداوند، علاوه بر هدایت طبیعی و غریزی، از راه هدایت نوع دوم نیز انسان را هدایت می‌کند؟

فعالیت‌های انسان

فعالیت‌های انسان دو گونه است :

نوع اول، فعالیت‌های ساده‌ای است که انسان تحت تأثیر مستقیم غریزه و طبیعت و یا عادت برای رسیدن به یک لذت و یا فرار از یک رنج انجام می‌دهد. مثلاً تشنه می‌شود و به سوی ظرف آب دست می‌برد، گزنده‌ای می‌بیند و پا به فرار می‌گذارد.

این گونه کارها، کارهایی است موافق و ملایم با میل و مستقیماً با لذت و رنج سروکار دارد. کار لذت‌آور با نوعی جاذبه، انسان را به سوی خود می‌کشد و کار رنج‌آور با نوعی دافعه انسان را از خود دور می‌سازد.

این بخش از فعالیت‌های انسان در جای خود مفید و لازم است و تأمین‌کننده بخشی از نیازهای حیاتی انسان است. مثلاً اگرچه انسان غالباً با انگیزه کسب لذت به امر تغذیه می‌پردازد ولی درواقع از این طریق هر چند ساعت یک‌بار مواد غذایی لازم را به بدن خود رسانده و بدین ترتیب ادامه حیات خویش را ممکن می‌سازد. هم‌چنین احساس ترس از خطر موجب می‌شود انسان تحت این انگیزه حیات خود را حفظ نماید، و یا میل جنسی که

موجب بقای نسل می‌شود. بنابراین انسان اگرچه ظاهراً در فعالیت‌های لذت‌جویانه صرفاً در تعقیب لذت است اما در واقع با هدایت الهی در جهت تأمین یکی از نیازهای حیاتی خویش می‌کوشد.

اما فعالیت‌های نوع دوم که آن‌را «فعالیت‌های تدبیری» می‌نامیم، کارهایی است که خود آن کارها جاذبه یا دافعه‌ای نظیر فعالیت‌های لذت‌جویانه ندارند و گزینه و طبیعت، انسان را به سوی آن کارها نمی‌کشاند و یا از آن‌ها دور نمی‌سازد، انسان به حکم عقل و اراده، به خاطر مصلحتی که در آن کارها نهفته است و یا به خاطر مصلحتی که در ترک آن کارها می‌بیند آن‌ها را انجام می‌دهد یا ترک می‌کند. یعنی در فعالیت‌های تدبیری نیروی محرک و برانگیزاننده‌ی انسان مصلحت است نه لذت.

بررسی

سیر فعالیت‌های انسان در دوره‌های طفولیت، کودکی، نوجوانی، جوانی، میان‌سالی و پیری را بررسی کنید و ببینید در هر دوره کدام نوع از فعالیت‌ها بیشتر است؟ فعالیت نوع اول یا دوم؟

در بسیاری از موارد میان تمایلات طبیعی و غریزی انسان و راهنمایی‌های عقل وی اختلاف بروز می‌کند و انسان ناچار می‌شود که یکی را انتخاب کند و از دیگری چشم‌پوشی نماید مثلاً، یک دانش‌آموز، طبیعت جوانیش او را به سوی خواب و خوراکی و آسایش و شهوت‌رانی و بازیگوشی می‌خواند، اما عقل حسابگرش که از یک طرف به آینده‌ی شوم این کارها و از طرف دیگر به عاقبت نیکوی سخت‌کوشی‌ها و بی‌خوابی‌ها و چشم‌از‌شهوت و لذت‌پوشیدن‌ها می‌اندیشد، به حکم مصلحت به او فرمان می‌دهد که راه دوم را انتخاب کند. در این هنگام انسان حکم عقل را که مصلحت است بر حکم طبیعت که لذت است ترجیح می‌دهد.



نمونه‌هایی از اختلافات میان میل‌های طبیعی و غریزی با دریافت عقلانی را

شرح دهید.

نیاز انسان به مکتب جامع

نکته‌ای که باید به آن توجه داشت این است که انسان در فعالیت‌های تدبیری خویش، همواره یک طرح و نقشه را در مرحله عمل پیاده می‌کند. زیرا فعالیت‌های تدبیری به حکم آن که به منظور دستیابی به یک سلسله اهداف دور دست صورت می‌گیرد، خواه ناخواه نیازمند به طرح و برنامه و روش و انتخاب وسیله برای وصول به مقصد است. و تا آن جا که جنبه فردی دارد، یعنی یک فرد، خود برای خود، تدبیر می‌کند، طراح و برنامه‌ریز و تعیین‌کننده راه و روش و وسیله، عقل فردی اوست که البته با میزان معلومات و اطلاعات و آموخته‌ها و نیرومندی قضاوت او بستگی دارد.

انسان در زندگی همواره مواجه با مسائلی است از قبیل انتخاب دوست، انتخاب رشته‌ی تحصیلی، انتخاب همسر، انتخاب شغل، مسافرت، معاشرت، تفریح، فعالیت‌های نیکوکارانه، مبارزه با کژی‌ها و ناراستی‌ها و... بدون شک در همه این‌ها نیازمند به تفکر و اندیشه و تدبیر است و هرچه بیشتر و بهتر بیندیشد موفقیت بیشتری کسب می‌کند و احياناً نیازمند به استمداد از تفکر و تجربه دیگران می‌شود (اصل مشورت). در همه این موارد جزئی انسان طرح تهیه می‌کند و آن را به مرحله اجرا درمی‌آورد.

نکته‌ی مهم آن است که همه‌ی این مسائل به یکدیگر ارتباط دارند و نمی‌توان برنامه‌ای مجزا برای هر کدام طراحی کرد. به عبارت دیگر، زندگی فرد انسان نیازمند یک برنامه‌ی جامع است که همه‌ی مسائل مربوط به زندگی را با هم ببیند و راه حل عرضه کند.

علاوه بر این، انسان موجودی اجتماعی است، زندگی اجتماعی هزارها مسئله و نیاز دیگر برای آدمی به وجود می‌آورد که باید همه آن‌ها را حل کرد و تکلیفش را در مقابل همه

آن‌ها روشن نماید و چون موجودی است اجتماعی، سعادتش، آرمان‌هایش، ملاک‌های خیر و شرش، راه و روشش، انتخاب وسیله‌اش، با سعادت‌ها و آرمان‌ها و ملاک‌های خیر و شر و راه و روش‌ها و انتخاب وسیله‌های دیگران آمیخته است، سعادت خود را باید در جاده‌ای جستجو کند که جامعه را به سعادت و کمال برساند.

این مسائل اجتماعی، در عین این‌که با یکدیگر ارتباط دارند و بر هم تأثیر می‌گذارند، با مسائل و نیازهای فردی هم ارتباط دارند و در تعامل با هم عمل می‌کنند. بنابراین، برنامه‌ی زندگی انسان باید به گونه‌ای باشد که مجموعه‌ی نیازها و مسائل فردی و اجتماعی را پوشش دهد و هیچ موردی را فروگذار نکند و برای هیچ مسأله‌ای به صورت مجزا ارائه‌ی طریق ننماید.

اساسی‌ترین مسأله پیش روی انسان، سرنوشت او پس از مرگ است. می‌دانیم که دفتر حیات انسان‌ها با مرگ بسته نمی‌شود و حیات دیگری در پی حیات دنیوی برای آن‌ها خواهد بود. در این صورت، رابطه‌ای وثیق میان حیات دنیوی و اخروی هست و سعادت و شقاوت اخروی وابستگی کامل به رفتار و عمل انسان در دنیا دارد. بنابراین، برنامه‌ی زندگی انسان و مکتبی که انتخاب می‌کند باید آن‌چنان جامع باشد که بتواند به خوبی رابطه‌ی میان زندگی دنیایی و اخروی را تنظیم نماید و سبب سعادت اخروی او شود.

به هر حال، نیاز انسان به یک مکتب یعنی به یک طرح جامع و هماهنگ و منسجم که هدف اصلی آن کمال انسان و تأمین سعادت همگانی است، ضروری است. در چنین مکتبی می‌باید خطوط اصلی روش‌ها، بایدها و نبایدها، خوب‌ها و بدها، هدف‌ها و وسیله‌ها، نیازها و دردها و درمان‌ها، مسئولیت‌ها و تکلیف‌ها مشخص شده باشد.



- ۱- «هدایت عمومی» را تعریف کنید و نمونه‌هایی از آن را در میان جمادات، نباتات و حیوانات نشان دهید.
- ۲- چرا «هدایت عمومی» لازمه جهان‌بینی توحیدی است؟
- ۳- بر مبنای اصل «هدایت عمومی» ضرورت هدف‌داری جهان‌آفرینش را تشریح نمایید.
- ۴- انواع هدایت الهی را بیان نموده و توضیح دهید که الهامات غریزی در حیوانات از کدام نوع است؟
- ۵- نمونه‌هایی از فعالیت‌های لذت‌جویانه و فعالیت‌های تدبیری انسان را بیان کنید و تفاوت‌های این دو نوع فعالیت را توضیح دهید.
- ۶- چند نمونه از نیازهای زندگی فردی و زندگی اجتماعی انسان را نام برده و فرق میان این دو نوع نیاز را بازگو کنید.
- ۷- به‌طور مختصر توضیح دهید که چرا انسان در عرصه زندگی خویش نیاز به مکتب جامع دارد؟



درس هشتم

ناتوانی مکتب‌های بشری

در درس قبل روشن شد که انسان در راهیابی به سعادت و کمال خویش محتاج به مکتب جامع و هماهنگی است که به کلیه نیازهای فردی و اجتماعی در پرتو تعالیم آن مکتب پاسخ داده شود و هیچ انسانی را از چنین نیازی گریزی نیست.

اکنون این سؤال مطرح است که :

آیا دانش بشری می‌تواند جواب‌گوی این نیاز باشد؟

در این درس می‌خواهیم این سؤال را مورد نقد و

بررسی قرار دهیم.

نقص نسبی دانش بشری

یکی از ویژگی‌های دانش بشری، به‌خصوص در مواردی که محصول تجربه و آزمایش است، تکامل تدریجی آن است. تکامل علوم مختلف مستلزم تکامل قدرت اندیشه و تجربه و تکامل این دو، مستلزم گذشت زمان است. به همین سبب چه بسا مطالب و موضوعاتی که امروزه حتی برای اطفال دبستانی ما جزء معلومات پیش یا افتاده محسوب می‌شود، در صورتی که در زمان‌های گذشته از بزرگ‌ترین مجهولات دانشمندان بوده است. همین وضع در مورد مجهولات فعلی عالم علم در مقایسه با دانش فردا نیز صادق است.

تدریجی بودن تکامل علم سبب می‌شود که دانش بشری در هر مقطعی از زمان قهراً از نوعی «نقص نسبی» برخوردار باشد. بدین معنی که علم بشری در هر زمان نسبت به گذشته کامل‌تر اما نسبت به آینده ناقص‌تر است.

مسئله نقص نسبی دانش انسان از یک جهت دیگر نیز قابل بررسی است، و آن جهت عبارت است از نامتناهی بودن دامنه شناسایی جهان، که خود ناشی از وسعت بی‌انتهای جهان و ارتباط بسیار پیچیده و عمیق میان اجزاء و پدیده‌های آن است. بشر با هر قدمی که به سوی گشودن گره‌ای از مسائل و مشکلاتش برمی‌دارد، دری از سرزمین‌های کشف ناشده جهان خلقت را نیز به روی خود می‌گشاید و با انبوهی از مسائل نو روبه‌رو می‌گردد. میزان مجهولات امروز جهان علم نسبت به گذشته بسی عظیم‌تر است. آلبرت اینشتاین فیزیکدان معاصر در زمینه نامتناهی بودن دامنه شناسایی جهان چنین می‌گوید:

«در تکامل فکر علمی، این حقیقت به‌صورتی خیلی روشن، ظاهر و بارز گشته است که هیچ رازی در جهان فیزیکی نیست که به راز دیگری در وراء خود منتهی نشود، همه بزرگ‌راه‌های عقل و همه کوره‌راه‌های علوم نظری و فرضیات و حدسیات سرانجام به فضای بی‌پایانی منتهی می‌گردد که عقل بشر از ادراک اندازه آن قاصر است.»^۱

دل گرچه در این بادیه بسیار شتافت یک موی ندانست ولی موی شکافت
اندر دل من هزار خورشید بتافت آخر به کمال ذره‌ای راه نیافت

۱- جهان و اینشتین نوشته لینکلن بارنت.

اگر این نقص نسبی از بین برود، سرنوشت انسان در علم و دانش چه وضعی پیدا می‌کند؟ آیا مسیر توسعه‌ی علم ادامه می‌یابد؟

آیا می‌توانید نمونه‌ای را مثال بزنید که سؤال‌های بشر درباره‌ی آن به پایان رسیده باشد و نیازی به دانش جدید نباشد؟

نقص مطلق دانش بشری

آنچه تا این‌جا درباره ناتوانی دانش بشری گفتیم درباره مسائلی بود که عقل و علم انسان از درک و دریافت آن‌ها عاجز نیست ولی محتاج گذشت زمان و پیشرفت تدریجی نیروی تفکر و امکانات علمی و فنی است. اما پاره‌ای موضوعات اساسی در زندگی انسان وجود دارد که نقش تعیین‌کننده‌ای در حیات آدمی دارند، ولی با این وجود به کلی از تیررس شناسایی علم و تجربه بشری خارج است. این جاست که جدی‌ترین سیمای ناتوانی عقل و علم برای جهت‌یابی و هدایت انسان آشکار می‌گردد. به مثال‌های زیر توجه کنید:

۱- «سعادت» که هدف اصلی و نهایی انسان است و هر کاری برای رسیدن به آن صورت می‌پذیرد، اگرچه در ابتدا مفهومی واضح و بدیهی به نظر می‌رسد، اما یکی از ابهام‌آمیزترین مفاهیم است. این که سعادت چیست؟ و با چه چیزهایی به دست می‌آید؟ شقاوت چیست؟ و عوامل آن کدام است؟ هنوز به صورت یک مجهول مطرح است و ناشناخته باقی مانده است. چون هنوز که هنوز است خود بشر و استعدادها و امکاناتش ناشناخته است. مگر ممکن است خود بشر ناشناخته بماند و سعادتش، که چیست و با چه چیزی میسر می‌شود شناخته گردد.

می‌دانیم حیات ابدی و جاودانگی روح مسأله‌ی سعادت را پیچیده‌تر می‌کند.
این موضوع را بررسی کنید و نظر خود را عرضه نمایید.

۲- یکی از مسائلی که همواره برای انسان مطرح است و او را در یافتن جواب بی‌تاب می‌نماید، تفسیر موقعیت خویش در جهان هستی است. هر انسانی می‌خواهد بداند که کیست؟ از کجا آمده است؟ برای چه آمده است و به کجا می‌رود؟

از کجا آمده‌ام آمدنم بهر چه بود به کجا می‌روم آخر نمایی وطنم

نیاز به «خودآگاهی» نیازی است برخاسته از عمق جان انسان و مادام که به این نیاز او پاسخ صحیح و واقعی داده نشود، بلای هستی‌سوز سرگشتگی و تحیر گریبان وی را رها نخواهد ساخت.

جوابگوی واقعی این نیاز کیست؟ حقیقت این است که انسان خود نمی‌تواند جوابگوی این نیاز باشد زیرا که :

معنا و راز وجود انسان جدای از معنا و راز جهان هستی نیست. اجزاء و پدیده‌های جهان آن‌چنان به هم پیوسته و مرتبط هستند که درک معنا و وظیفه یک پدیده جدای از مجموع علل و عوامل دست‌اندرکار جهان امکان‌ناپذیر است. گویی هر پدیده در ارتباط با مجموع هستی و مجموع هستی نیز در ارتباط با آن پدیده‌اند.

بنابراین درک کامل معنای وجود انسان در گرو شناسایی جهان و پی بردن به فلسفه حیات انسان در گرو پی بردن به معنا و هدف حاکم بر تحولات و تغییرات جهان است. و از آن‌جا که شناسایی‌های انسان محدود بوده و همواره از یک نقص نسبی برخوردار است امکان تحصیل چنین شناختی با این وسعت و عمق برای انسان وجود ندارد.

ممکن است کسی بگوید جهان بی هدف است و مقصد معینی برای آن مطرح

نیست.

پی بردن به این نکته که جهان بی هدف است یا هدف دارد، نیازمند چیست؟

چه موقع می توان برای مجموعه‌ی جهان حکمی صادر کرد؟

بنابراین توضیحات، پی بردن به راز خلقت انسان و فلسفه حیات او که مستلزم شناسایی مجموعه جهان خلقت و کشف آغاز و انجام و مسیر و هدف حرکت کاروان جهان خلقت است از توان این انسان محصور در عالم طبیعت خارج است چرا که «احاطه جزء بر کل محال است.»

پشه کی داند که این باغ از کی است در بهاران زاد و مرگش در دی است انسانی که نه سازنده جهان هستی بلکه خود ساخته شده‌ای در میان دیگر ساخته‌های جهان آفرینش است چگونه می تواند بر کل آفرینش احاطه و اشراف یابد و پی به راز حیات برد؟ ناچار او نیازمند به امدادی غیبی از جانب آفریننده‌ی این جهان است تا با هدایت طرح و نقشه‌ای آسمانی که زوایای وجود انسان را مکشوف می سازد و موقعیت و جایگاه او را در پهنه‌ی هستی روشن می سازد بفهمد و بشناسد که «کیست و برای چیست».

نگاهی به تفسیرها و توصیف‌هایی که به وسیله‌ی فیلسوفان و متفکرین جامعه‌ی بشری از انسان ارائه شده است نشان می دهد هر متفکری از آن جهت که انسان را از یک زاویه‌ی محدود و تنگ نظر کرده تنها توانسته است به جزیی از ابعاد وجود او پی ببرد و در نتیجه او را به گونه‌ای غیر از آنچه که دیگران تفسیر کرده اند، تفسیر کرده است. توصیف‌هایی از قبیل: انسان حیوان ناطق است، انسان حیوان اقتصادی است، انسان موجودی ابزار ساز است، انسان موجودی عاشق است، انسان موجودی عصیانگر است و... همه یادآور این داستان زیبای مثنوی است که:

فیلی را برای تماشای مردم به شهری آورده و آن را در محل تاریکی قرار دادند. مردمی که به دیدن فیل می رفتند به علت آن که محل تاریک بود و فیل را با چشم نمی دیدند

با مالیدن دست خود بر قسمتی از بدن فیل که در مقابلشان قرار داشت به شناسایی حیوان می پرداختند.

شخصی که دست به خرطوم حیوان کشیده بود فیل را ناودان معرفی می کرد، دومی که دست به گوش فیل زده بود، آن را بادبزن می نامید و سومی که دست بر پای فیل ساییده بود او را به یک ستون تشبیه می نمود و چهارمی که پشت فیل را لمس کرده بود، فیل را هم چون یک تخت می دانست.

هم چنان هر یک به جزیی کو رسید فهم آن می کرد و بر آن می تنید داستان تفسیر ماهیت انسان و شناسایی این موجود شگفت، درست به داستان فوق شبیه است و از آن جا که این فیلسوفان و روشنفکران در تاریکی ناشی از محدودیت قوا و توانشان به مطالعه‌ی گوشه‌ای از گوشه‌های وجود انسان پرداخته‌اند و دیدگاه‌های متفاوتی را برگزیده‌اند هر یک منادی شخصیتی و ماهیتی برای انسان شده‌اند که به کلی جدا از شخصیت و ماهیت حقیقی انسان است.

از نظر گه گفتشان شد مختلف آن یکی دالش لقب داد آن الف
در کف هر کس اگر شمعی بدی اختلاف از گفتشان بیرون شدی



پرسش

- ۱- مفهوم «نقص نسبی» دانش بشری چیست؟
- ۲- دو عامل اساسی پیدایش این نقص را شرح دهید.
- ۳- نقص مطلق دانش بشری را تعریف نموده و به چند نمونه آن اشاره نمایید.
- ۴- مهم ترین سؤالات انسان در زمینه «خودآگاهی» چیست؟
- ۵- چرا شناخت کامل انسان در گرو شناسایی جهان است؟
- ۶- علت اساسی اختلاف نظر فیلسوفان و انسان‌شناسان، در تشریح ماهیت انسان چیست؟
- ۷- به طور خلاصه دلایل ناتوانی مکاتب بشری را در پاسخگویی به نیازهای اساسی انسان و هدایت او به سوی سعادت حقیقی، تشریح نمایید.





نیاز به مکتب آسمانی (۱)

از آن چه تاکنون گفته شد، دانستیم که دانش بشری دارای دو نوع نقص و نارسایی است: نقص نسبی و نقص مطلق. با توجه به این دو نوع نقص، هر نظام فکری یا آیین عملی زندگی که منحصرأمتکی بر دانش بشری باشد، فاقد توانایی لازم برای حل همه‌ی مسائل مورد نیاز انسان خواهد بود.

در این درس می‌خواهیم بدانیم که این نیاز اساسی انسان چگونه برطرف می‌شود و انسان از سردرگمی‌های می‌یابد؟

هدایت انسان به وسیله خداوند

اگر دیدی راستین درباره هستی و خلقت داشته باشیم و نظام هستی را نظامی سنجیده و متعادل بدانیم و به وجود خالق حکیم باور داشته باشیم، باید اعتراف کنیم که چون تمامی قوا و استعدادها و امکاناتی که در اختیار بشر قرار گرفته است کافی برای هدایت او نیست، لذا مطابق اصل هدایت عمومی، دستگاه عظیم خلقت این نیاز بزرگ را، یعنی نیازمندی به یک مکتب جامع و کامل را بدون جواب نگذاشته و از افقی مافوق افق عقل انسان، یعنی افق وحی و قانون گذاری الهی، خطوط اصلی این راه را مشخص کرده (اصل نبوت) و کار عقل و علم را حرکت در درون این خطوط اصلی قرار داده است.

به بیان دیگر در حالی که دستگاه عظیم خلقت، نیازهای کوچک و غیرضروری انسان را بدون جواب نگذاشته، ممکن نیست نسبت به ضروری ترین نیاز انسان یعنی نیاز به هدایت دینی که تأمین کننده ی سعادت واقعی اوست بی اعتنا باشد و بدان پاسخی ندهد. اینک به منظور نشان دادن امتیازات مکتب آسمانی تنها به دو ویژگی مهم این مکتب که یکی جنبه شناختی و دیگری جنبه تربیتی دارد اشاره می کنیم. آنچه که در پی خواهد آمد اگر چه نشانگر جلوه هایی از مکتب آسمانی است ولی در عین حال توضیح و تفصیل بیشتری است بر آنچه که در دو درس گذشته در زمینه ناتوانی مکتب های بشری عرضه شد.

ویژگی مکتب آسمانی در بُعد جهان بینی

جهان در آینه دین

مکتب انبیاء جهان را متشکل از دو بخش محسوس و غیر محسوس (غیب) می داند. بخش محسوس جهان همین عالم طبیعت است و بخش غیر محسوس هستی عبارت است از آن چیزهایی که از حواس ظاهری ما پنهان است و پشت پرده محسوسات واقع شده است.^۱

۱- در این جا ممکن است این سؤال مطرح شود که اگر جهان غیر محسوس، جهانی در پس پرده ی جهان طبیعت است در این صورت این پرده چیست؟ چگونه پرده ای است که جلوی چشم ما کشیده شده است و ما نمی توانیم ببینیم؟ جواب این است که مسلماً این پرده از نوع ماده و جسم نیست. این پرده جز محدودیت حواس ما که تنها امور مادی را درک می کند نمی باشد.

برای ایمان و اعتقاد ما به عالم طبیعت، حواس ما کافی است. اساساً این عالم از آن جهت که ما با حواس خود با آن سروکار داریم، محسوس و ملموس ماست. بنابراین نیازمند به معرف و معلمی برای این که به وجود چنین جهانی معتقد بشویم نیستیم. نیازمندی ما به معلم و تعلیم و تحقیق برای آشنا شدن بیشتر با حقایق آن است. اما این حواس برای ایمان و اعتقاد به جهان غیب (غیر محسوس) کافی نیست. برای ایمان و اعتقاد به جهان غیب و اطلاع از بعضی خصوصیات آن معلم و راهنمایی لازم است تا دیده‌ی عقل و دل انسان را به سوی جهان غیب بگشاید.

پیغمبران راهنمایان جهان غیب و غیر محسوس‌اند. آمده‌اند که مردم را به غیب و ماورای ظواهر و محسوسات مؤمن و معتقد نمایند. پیغمبران به این حد که مردم به موجودات غیر محسوس و غیبی ایمان داشته باشند اکتفا نکرده‌اند. پیغمبران آمده‌اند که میان مردم و غیب رابطه برقرار کنند، حلقه اتصال میان مردم و جهان غیب باشند، مردم را مؤمن به مدد های غیبی و عنایت‌های خاص غیبی در شرایط ویژه‌اش بنمایند.

مطابق جهان بینی مکتب الهی، جهان طبیعت و یا به تعبیر دیگر جهان محسوسات، هستی خود را، حیات و نشاط خود را، خرمی و زندگی خود را از جهان غیب و غیر محسوس دارد این جهان به منزله کف است و آن جهان دریا.

در مکتب انبیاء در پرتو معرفی عالم غیب، از موجودات غیبی هم چون فرشتگان نام برده می‌شود که به اجازه‌ی خدا دست‌اندرکار تدبیر و اداره این عالم هستند و لطف و بخشش الهی به وسیله آن‌ها جاری می‌شود.

یکی دیگر از ارکان جهان بینی الهی، تقسیم جهان است به دنیا و آخرت. آنچه که تاکنون تحت عنوان جهان غیب و غیر محسوس طرح شد مربوط بود به جهانی برتر از این جهان، جهانی که سازنده این جهان و تدبیرکننده‌ی این جهان است. اگرچه از یک نظر جهان آخرت نیز غیر محسوس و غیب است و جهان دنیا محسوس، ولی منظور از جهان آخرت جهانی است که انسان به سوی آن بازگشت می‌کند.

با توجه به آنچه گفته شد، دیدگاه انبیا، درباره‌ی جهان را با دیدگاه مادی‌گرایان مقایسه کنید و تفاوت‌های آن‌ها را در مقابل هم بنویسید.

دیدگاه مادی‌گرایان	دیدگاه انبیای الهی
..... ۱- ۱-
..... ۲- ۲-
..... ۳- ۳-
..... ۴- ۴-
..... ۵- ۵-

انسان در آینه دین

در پرتو چنین دریافتی از جهان هستی است که انسان معنایی ویژه می‌یابد و حقیقتِ انسان در آینه دین متجلی می‌گردد. انسان در مکتب پیامبران با انسانی که بشر از راه علوم می‌شناسد بسیار متفاوت است، انسانی که بشر از راه علوم می‌شناسد در میان دو پرانتز (تولد- مرگ) قرار دارد و قبل و بعد این پرانتزها را تاریکی فرا گرفته است و راز گذشته و آینده او از نظر علوم بشری مجهول است ولی انسان از دیدگاه تعالیم آسمانی این پرانتزها را ندارد، و آغاز و انجام او روشن است. انسان میان تولد و مرگ، آن‌چنان که بشر می‌شناسد بسی سطحی‌تر است از آنچه پیامبران می‌شناسانند.

تنها در پرتو تعالیم مکتب آسمانی است که انسان درمی‌یابد:

— موجودی تصادفی نیست که بر اثر یک سلسله تغییر و تحولات کور جهان ماده به وجود آمده باشد بلکه یک موجود انتخاب شده و برگزیده است و به همین دلیل مانند هر برگزیده دیگر «رسالت» و «مسئولیت» دارد، رسالت از طرف خدا و مسئولیت در پیشگاه او،

رسالت جانشینی خدا در زمین و مسئولیت ساختن خویش ؛

– دارای فطرتی خدا آشنا است ؛

– آزاد و صاحب اختیار است ؛

– جز در بارگاه الهی و جز با یاد خداوند آرام نمی‌گیرد.

– ظرفیت علمی و عملیش نامحدود است، یعنی برای تکامل وجودی او نقطه‌ی پایانی

نمی‌توان قائل شد ؛

– از شرافت و کرامتی ذاتی برخوردار است ؛

– او برای این آفریده شده است که تنها خدای خویش را پرستش کند و فرمان او را

بپذیرد، و اگر خدای خویش را فراموش کند خود را فراموش می‌کند و نمی‌داند که کیست؟ و

برای چیست؟ و چه باید بکند و کجا باید برود؟

– هیچ عملی اگرچه بسیار جزیی و کوچک باشد از بین نمی‌رود. رابطه‌ی جهان و

انسان، رابطه عمل و عکس‌العمل است و جهان نسبت به نیک و بد انسان بی‌تفاوت نیست.

پاداش، کیفر، امداد و مکافات در همین جهان علاوه بر آن‌چه در آخرت خواهد آمد وجود

دارد.

اما همین انسان اگر در بعد حیوانی خویش فرو ماند و به ایمان دست نیابد حریص

است و خونریز، بخیل است و کافر و بلکه از حیوان فروتر و گمراه‌تر است. آمیختگی دو بعد

ملکوتی و مادی در وجود او پیچیدگی خاصی به او بخشیده است و راه هدایت و رشد او را

بسیار ظریف و باریک می‌سازد. او اگرچه استعداد رسیدن به همه کمالات و ارزش‌ها را

داراست اما چنین نیست که همه‌ی این کمالات به‌طور یک‌جا در وجود او ظهور و بروز

داشته باشد بلکه انسان به مانند زمین حاصل‌خیزی است که بذر آن کمالات و ارزش‌ها را در

دل خود دارد و باید در اثر تربیت و مراقبت ویژه‌ای، این بذرها به یک بوستان تبدیل شود،

آن تربیت و مراقبت چیزی جز تعالیم انبیاء نیست و نوری که باید بر این زمین بتابد و گرمی

بخشد و سرسبزی به‌بار آورد چیزی جز همان نور ایمان نیست.

با توجه به آنچه گفته شد، دیدگاه انبیاء درباره‌ی انسان را با دیدگاه مادی‌گرایان مقایسه کنید و تفاوت‌های آن‌ها را در مقابل هم بنویسید.

دیدگاه مادی‌گرایان	دیدگاه انبیاء
۱-	۱-
۲-	۲-
۳-	۳-
۴-	۴-
۵-	۵-
۶-	۶-
۷-	۷-
۸-	۸-
۹-	۹-
۱۰-	۱۰-

پرسش



- ۱- آیا وجود نقص نسبی در دانش بشری به معنای این است که انسان نمی‌تواند به علوم قطعی و یقینی دست یابد؟ توضیح دهید.
- ۲- با توجه به ناتوانی مکاتب بشری در هدایت انسان به سوی کمال و سعادت براساس چه اصولی ضرورت هدایت انبیاء را اثبات می‌نماییم؟
- ۳- تقسیمات جهان هستی را در مکتب انبیاء توضیح دهید و ارتباط میان جهان غیب

و جهان طبیعت را بیان کنید. هم‌چنین نقش انبیاء را در آشنا ساختن انسان با عالم غیب تشریح کنید.

۴- رابطه‌ی انسان و جهان در مکتب دین چیست؟

۵- ارزش‌ها و کمالاتی که برای انسان در مکتب دین برشمرده شده است در چه صورتی در انسان ظهور خواهد کرد و آیا انسان‌های تربیت شده در نظامی غیر از نظام دینی به آن کمالات دست خواهند یافت؟ چرا؟